
مرد جوان بی باک روی طناب بندبازی

و داستان‌های دیگر

ویلیام سارویان

ترجمه پونه پاک‌نشان

مقدمه و ویرایش: صفدر تقی‌زاده



فهرست

مقدمه	۱۱
پیش‌گفتار	۲۷
مرد جوان بی‌باک روی تاب بندبازی	۳۷
آرایشگری که کله‌ی عمویش را ببر سیرک خورد	۵۱
هفتاد هزار آسوری	۶۱
مردی با قلبی در بلندای کوهساران	۸۱
بالون سواری روزهای یکشنبه	۹۷
باغچه‌ی جعفری	۱۲۵
هیچ وقت شده عاشق یک کوتوله بشی؟	۱۳۷
تابستان اسب زیبای سفید	۱۴۵
دختر چوبان	۱۵۹
آهای عشق، کلاهم را به احترام تو از سر برمی‌دارم	۱۶۳
زنده‌ها و مرده‌ها	۱۷۱
دو سرعت پنجاه یاردی	۲۰۹
تحلیل و تفسیر داستان مسابقه‌ی دو سرعت پنجاه یاردی	۲۲۱
دختری پشت پیشخوان	۲۳۳

مرد جوان بی‌باک روی تاب بندبازی

۱. خواب

دراز افتاده و بیدار میان پهنه‌ی کائنات، تمرین خنده و شادمانی، طنز، پایان همه چیز، پایان روم، و صد البته بابل، دندان‌های کلیدشده، خاطره، گرمای سوزان آتشفشانی، خیابان‌های پاریس، دشت‌های جریکو، سُریدن همچون خزننده‌ای در انتزاع، نگارخانه‌ای از نقاشی‌های آبرنگ، دریا و ماهی با چشم‌هایش، سمفونی، میزی در کنج برج ایفل، جاز در تالار آپرا، ساعت شماطه‌دار و پایکوبی روز محشر، گفت‌وگو با درخت، رودخانه‌ی نیل، کادیلاک کروکی در راه کانزاس، غرّش داستایوسکی، و خورشید تاریک.

این زمین، چهره‌ی کسی که زنده بود، قالب بدون وزن، اشک ریختن روی برف، موسیقی سفید، گلی که دو برابر اندازه‌ی جهان بزرگ شده است، ابرهای سیاه، پلنگ مبهوت در قفس، فضای بی‌مرگ، نان پختن آقای الیوت با آستین‌های بالازده، فلوربر و

گی دوموپاسان، شعری بی‌کلام با معنایی ابتدایی، فنلانديا، رياضياتی بسیار صیقل یافته و لیز همچون پیازی سبز باب دندان، اورشلیم راهی به جانب تناقض.

آواز بم انسان، نجوای موزیانه‌ی شخصی ناپیدا اما کمابیش شناخته شده، توفان در مزرعه‌ی ذرت، یک دست شطرنج، به سکوت واداشتن ملکه، شاه؛ کارل فرانتز، تایتانیک، گریه‌ی چاپلین، استالین، هیتلر، فوجی از یهودیان، فردا یکشنبه است، در خیابان‌ها پایکوبی نمی‌کنند.

آه، ای لحظه‌ی گذرای زندگی: دیگر تمام شد، حالا دوباره روی زمینیم.

۲. بیداری

او (زنده) لباس پوشیده و اصلاح کرده، به خودش در آینه نیشخندی زد، گفت، چه قدر بدریختم؛ کراواتم کجاست؟ (کراوات داشت اما فقط یکی.) قهوه و آسمانی خاکستری، میه اقیانوس آرام، زوزه‌ی تراموای در حال عبور، مردمی که به شهر می‌روند، یک بار دیگر، روز، نثر و شعر. به چابکی از پله‌ها پایین آمد به خیابان رسید و گردشش را آغاز کرد، ناگهان به فکرش رسید، فقط در خواب است که چه بسا بدانیم زنده‌ایم. فقط آن‌جا، در آن مرگ زنده، یکدیگر را و زمین دور را